

ماهیت هنر و نسبت و مناسبات آن با فطرت و دین

تاریخ دریافت: ۹۴/۰۷/۱۵

تاریخ تأیید: ۹۴/۱۰/۰۱

علی اکبر رشاد*

چکیده

هنر، نسخه دوم خلقت و نسخه سوم هستی است؛ چراکه هنر، بازآفرینی حقایق است، پس از سنخ خلقت است؛ بنابراین فطرت انسان با دین و هنر الفتی ذاتی دارد و هم از این رو میان دین و هنر نیز همگونگی‌ها و مناسبات بسیاری هست. تعریف دین و هنر، تقسیم جوهری و صوری هنر، تبیین نسبت‌ها و مناسبات این دو مقوله، موضوع این مقاله است.

واژگان کلیدی: هنر، خلقت، دین، فطرت.

الف) تعریف دین

برای تبیین نسبت و مناسبات دو مقوله مهم «دین» و «هنر»، نخست باید از چیستی آنها سخن گفت؛ زیرا تا ماهیت آن دو روشن نشود، بحث از چسانی و چرایی روابط آنها نابجاست.

از آنجاکه امروز مباحث فلسفه دین، کلام و الهیات، وسعت ویژه‌ای یافته، درباره تعریف دین، آرا و گمانه‌های فراوانی مطرح شده است. تعاریفی که بی‌گمان بسیاری از آنها را نمی‌توان با هم جمع کرد و گاه برخی با برخی دیگر در ناهمسان و ناهمسانند. دین عبارت است از: «دستگاه نظام‌واره‌ای از مجموعه گزاره‌های هستی‌شناسانه در باب جهان و انسان و نیز مجموعه آموزه‌های مشتمل بر بایدها و نبایدها و شایدها و نشایدهای مبتنی بر آن، که برای تکامل و تأمین سعادت ابدی بشر از سوی آفریدگار و پروردگار عالم تنزیل و تنفیذ شده است» (رشاد، ۱۳۸۳، ص ۲۱).

بخشی از دین شامل مجموعه گزاره‌هایی نظام‌مند درباره تفسیر هستی، حیات و تعریف انسان و حقایق تکوینی - با نگرشی الهی - است که التزام قلبی بدان‌ها سبب کمال انسان می‌شود. بخش دیگر دین نیز مجموعه ضوابط و آموزه‌های بایسته و شایسته‌ای است که التزام رفتاری به آنها سعادت دنیوی و عقبوی بشر را تضمین می‌کند. این مجموعه گزاره‌ها و آموزه‌ها، ساختارمند و با هم مرتبط و مترتب نیز هستند. دین غیر از متون دینی و تدین است؛ متون دینی، بیانگر دین است و تدین عبارت است از اعتقاد قلبی به آن تفسیر از تکوین و سعی بر همگونی با حقیقت هستی از رهگذار التزام عملی به آن بایسته‌ها و شایسته‌ها. مجموعه مقررات و احکام و ارزش‌ها نیز بر آن تفسیر از هستی و حقیقت و مراتب وجود و تعریف روشنی از انسان مبتنی است.

ب) تعریف هنر

هنر نیز مقوله‌هایی است که برای آن، تعاریف فراوانی بیان شده است. اثر هنری را

می‌توان نسخه دوم آفرینش و نسخه سوم هستی دانست. توضیح آنکه نسخه اصل هستی، حق تعالی است و نسخه دوم آن، فعل حق به‌ویژه انسان است؛ فقراتی مانند: «كنت كنزا مخفيا فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لكي أعرف» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ص ۳۴۴)، «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (مؤمنون: ۱۴)، «خَلَقَ آدَمَ عَلَيَّ صُورَتِهِ» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۱۳۴) و «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره: ۳۰) بر این مدعا دلالت دارد. هستی، آفریده حق است، آدم، خلیفه خدا و خداگونه است و هنر، آفریده خلیفه خداست، که: «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (حشر: ۲۴)

هنر عبارت است از «بازآفرینی یا بازنمایاندن یک عین یا معنا به نحو کمال مطلوب آن». هنر، پدیدار کردن و نمایش یا خلق و ابداع است. هنر گاهی آفرینش ابتدایی، گاه بازآفرینی و گاهی بازنمایاندن وجه حقیقی یک حقیقت است. هنرمند، خالق، پدیده‌آورنده و بازآفرین است؛ هرآنچه موضوع این آفرینش و خلق است، حقیقتی است که کمال مطلوبی دارد. اگر آن آفریده در جهت کمال مطلوب، بازآفرینی شد، هنرمندانه است و این بازآفرینی، هر اندازه به کمال مطلوب و به حقیقت متعلق هنر نزدیک‌تر بود، هنری‌تر است.

راز اینکه زیبایی و هنر و زیبایی‌شناختی و هنرمندی به هم پیوند خورده‌اند، این است که هر چیز، هر قدر به کمال نفس‌الامری و مثالی خود نزدیک‌تر باشد، دلپذیرتر و زیباتر می‌نماید؛ بدین سبب زیبایی، چیزی جدا از کمال نیست. پس اگر بازآفرینی چیزی به حد کمال یا در جهت کمال مطلوب آن بود، مماثل یا قریب به حقیقت هستی او آفریده شده و زیبا نیز به نظر می‌آید.

ج) انواع هنر

هنر را می‌توان - با اندکی تسامح - به اشکال گوناگون و بر اساس مناط‌های مختلف تقسیم کرد.

در اصول فقه، بحثی مطرح است تحت عنوان «صحیحی و اعمی»؛ برخی از اصولیان می‌گویند: اصطلاحات عبادی فقط باید به مصداق صحیح آن اطلاق شود. بعضی دیگر

از اصولیان معتقدند اصطلاحات شرعی، هم بر مصداق صحیح و هم بر مصداق فاسد اطلاق می‌شود. مثلاً به «صلاة» - حتی اگر فاسد هم باشد - می‌توان عنوان «صلاة» را اطلاق کرد؛ همین‌طور واژه «حج» شامل مصداق صحیح و مصداق باطل می‌شود. به طرفداران نظریه اول «صحیحی» و به دسته دوم «اعمی» می‌گویند (ر.ک: بروجردی، ۱۴۱۵ق، ص ۴۸). در اینجا باید در تعریف هنر از سر تسامح اعمی ورود کرد؛ یعنی «هنر» را به هنر با تعریف پذیرفته‌شده و انواعی از هنر که دیگران آن را هنر نامیده‌اند، اطلاق کرد؛ چراکه ممکن است دیگران هنر را در مصادیق تعریف ما منحصر ندانند. البته مراد، این نیست که به‌راستی مقسم و جنس مشترک و قدر جامعی برای اقسام و انواع هنری وجود دارد؛ زیرا برخی از اقسام را دیگران هنر می‌نامند و برخی دیگر با این اقسام به عنوان هنر مخالفت دارند. به‌رحال این نوع تقسیم‌بندی را باید با تسامح ارائه دهیم.

هنر از دو جهت تقسیم می‌شود:

۱. از حیث «ساختار و صورت»؛
۲. از حیث «جوهر و سیرت».

۱. هنر از حیث ساختار

هنر از نظر ساختاری به «هنر فطری» و «هنر صناعی» تقسیم می‌شود. در مقام تفاوت میان این دو هنر باید گفت: «اولاً هنر فطری، هنری است که از فطرت برخاسته و همساز با فطرت است؛ اما هنر صناعی، هنری است که به تصنع پدید می‌آید. ثانیاً، هنر فطری، دل‌انگیز و روح‌نواز است؛ اما هنر صناعی، تنها هوس‌انگیز و حس‌نواز است؛ یعنی ارضاکنده حواس انسان است. ثالثاً، هنر فطری، اکتشافی است و هنر صناعی، اکتسابی».

۲. هنر از حیث جوهر

از نظر جوهر نیز هنر را به «هنر قدسی» و «هنر نفسی» یا «هنر دنیوی» تقسیم می‌کنند.

۱-۲. هنر قدسی

برخی مشخصات «هنر قدسی» عبارت‌اند از:

اول: هنر قدسی، شهود و اشراق و قرب است.

دوم: هنر قدسی، افاضی است و جز در ظرف هنر فطری نمی‌گنجد.

سوم: هنر قدسی، حکمی است؛ نه خیال‌پردازانه.

چهارم: هنر قدسی، حقیقت‌شکار، نهادگر و نمودپرداز است.

پنجم: هنر قدسی، تجدید عهد نخستین است؛ نه گره خوردن به ماده و وفاداری به هبوط؛ از این رو جوهر هنر قدسی، قرب الهی و ره یافتن به ورای ماده است.

ششم: هنر قدسی، سلوک است؛ نه رکود.

هفتم: هنر قدسی، گره زدن ناسوت به ملکوت است.

هشتم: هنر قدسی، شهود هستی از سر شیدایی است.

با این اوصاف، هنر قدسی، سنتی نیست و این است معنای تعبیر دقیق و عمیق حضرت امام که فرمود: «هنر دمیدن روح تعهد در انسان‌هاست».

۲-۲. هنر دنیوی

برخی مشخصات هنر دنیوی عبارت است از:

اول: هنر دنیوی، هنری است که تنها از مطلع و منشأ شهوت برخاسته باشد؛ از این رو این هنر موجب التذاذ شهوانی است و فقط حس و غریزه را اشباع می‌کند.

دوم: هنر دنیوی، نامشروع یا لغو است؛ اما عدل مشروع نیز دارد که دینی یا بالاتر از آن قدسی است.

شایان ذکر است هنر مذهبی و هنر دینی مصطلح و متعارف، هنری است که موضوع و متعلق آن، دینیات است و ممکن است قربی باشد و ممکن است مقرب نباشد؛ اینجاست که یک فیلمساز می‌تواند راجع به دین فیلم بسازد، از دین و راجع به دین سخن بگوید؛ اما - اگر هنر او قربی و قدسی نبود - تأثیرگذار هم نباشد. در این حال ممکن است فیلم از لحاظ صناعی و از حیث تکنیک در حدی بسیار قوی باشد؛ اما روح مخاطب از آن متأثر نشود؛ عاطفه او اثر پذیرد؛ اما جانش هرگز؛ چراکه این هنر،

صرفاً دینی است؛ یعنی به لحاظ موضوعش به دین منسوب است؛ اما قربی نیست و روح ندارد؛ چراکه هنر قربی و قدسی روح دارد. برای هنر قربی - به لحاظ فنی و منطقی - شاید نتوانید تعریف و مشخصه‌ای بیان کنید؛ اما وقتی دیده یا می‌شنوید، در می‌یابید که قربی است.

برخی از انواع هنر مذهبی صرف، ممکن است حتی نامشروع باشد. می‌توان قرآن را هنرمندانه تلاوت کرد؛ به گونه‌ای که مشروع نباشد و می‌توان هنرمندانه تلاوت کرد؛ اما به صورتی که قدسی و قربی باشد و آن‌گاه که آوای تلاوت از پنجره به کوچه می‌تابد، همه جذب شوند و درجا بایستند؛ مانند تلاوت امام سجاده علیه السلام.

علامه شهید مطهری در مورد حافظ تأملاتی دارد که در حاشیه نسخه‌ای از دیوان او یادداشت کرده و متأسفانه این یادداشت‌ها به صورت خام و ناپیرداخته منتشر شده است (ر.ک: مطهری، ۱۳۵۹). ایشان با جسارت تمام، اشعار حافظ را به لحاظ «روح» و «کالبد»، یعنی «جوهری» و «صوری»، معنایی و تکنیکی دسته‌بندی و نیز به جهت ضعف و قوت صناعی طبقه‌بندی کرده است. از حیث جوهری، گروهی را مصب عشق مجازی دانسته که هیچ ارتباطی با عرفان ندارند و دسته‌ای دیگر را متعالی نامیده. این طبقه‌بندی بر حسب جوهر و سیرت اشعار است؛ نه بر حسب صورت؛ زیرا در همه طبقه‌ها، صناعات یکسانی به استخدام درآمده است. واژگان همه شعرها حافظانه است؛ واژه‌های «جام» و «باده» و «می»، «چشم» و «خال» و «ابرو»، «یار» و «رقیب» و «شاهد»، «عشق» و «شیدایی» و «سودا» و ... در همه اشعار تکرار شده و واژگان و اصطلاحات به‌کاررفته در اشعار مربوط به «عشق مجازی» و اشعار مربوط به «عشق حقیقی» مشترک‌اند؛ اما در حد اشتراک لفظی. شما وقتی غزل‌ها را می‌خوانید، می‌فهمید که یک غزل، عرفانی و شهودی است؛ اما غزلی دیگر مادی و مجازی. هر هنری اگر قدسی بود - هرچند که از لحاظ تکنیک ضعیف باشد - روح را متأثر می‌کند؛ اما هنر نفسی بر حس و عاطفه اثر می‌گذارد.

بعضی از فیلم‌هایی که اوایل انقلاب ساخته می‌شد، بسیار ابتدایی بود و فیلمسازان آنها نیز ناکارآزموده و غیرحرفه‌ای بودند؛ اما از نظر هنری بسیار تأثیرگذار بود. امروز آنها بسیار چیره‌دست شده‌اند؛ اما آثار آفریده آنان بس بی‌اثر شده است. با دیدن دو فیلم از یک هنرمند که صفای سابق را از دست داده باشد، در می‌یابید که از آن فیلم

بی تکنیک و ضعیف تا چه حد متأثر می شوید و از این فیلم هنری ممتاز و برجسته که بارها نیز در جشنواره‌ها جایزه گرفته است به چه اندازه! البته فیلم امروز او، شما را به شگفتی وا می‌دارد و جلب آن می‌شوید؛ اما ایمان ایجاد نمی‌کند و بر نمی‌انگیزد؛ چون جان در کالبد ندارد! شما را جلب می‌کند؛ اما جذب نمی‌کند؛ درحالی‌که فیلم ساده و ابتدایی دیروزی او هنوز هم برای همه اقشار جاذبه خاصی دارد.

در مورد عاشورا و واقعه کربلا، شعرهای بسیاری سروده شده؛ اما به چه علت مجموعه دوازده‌بند محتشم کاشانی در میان اشعار خود او و حتی اشعار همه شاعران، می‌درخشد؟ این شعر روح خاصی دارد! از لحاظ صنایع شعری، اشعار قوی‌تر از دوازده‌بند محتشم بسیار سروده‌اند؛ اما هیچ‌یک از نیروی تأثیرگذاری آن برخوردار نبوده‌اند (محتشم کاشانی، ۱۳۸۲-۱۳۸۷؛ ج ۲). شعر «علی ای همای رحمت» (ر.ک: شهریار، ۱۳۷۷) مرحوم شهریار از شعرهای متوسط اوست؛ اما چه گوهری در متن آن است که بدین حد پذیرش یافته؟ جز اینکه این قطعه قدسی است! پس هنر قدسی، هنری است که جوهر الهی و منشأ اشراقی دارد؛ درحالی‌که هنر دینی صرف، هنری است که مثلاً موضوعش دینی است و می‌تواند قربی و ازهمین‌رو تأثیرگذار نیز نباشد.

۱۱

نسبت

ماهیت هنر و نسبت و مناسبان آن با فطرت و دین

د) نسبت دین و هنر

میان دین و هنر، مجموعه مناسبت‌ها و نسبت‌هایی هست که بسیار بحث برانگیزند. دین حقیقی و هنر اشراقی و قربی که مصداق حقیقی و صحیح هنر نیز همین است، خویشاوندی‌ها و همگونی‌های بسیاری با هم دارند، از جمله:

۱. هنر راستین و دین راستین، هر دو منشأ ماورایی و اشراقی دارند. هنر راستین آن است که با پل اشراق به کانون وحی وصل باشد. دین نیز از همان کانون سرچشمه گرفته است و از این همگونی نتیجه می‌گیریم که هنر، اگر هنر راستین باشد، هرگز ممنوع و محرم نیست؛ «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۶، ص ۴۳۸).

۲. دین و هنر، هر دو حقیقی هستند؛ نه اعتباری. متأسفانه در سال‌های اخیر در ایران ترهات و اباطیلی را به نام و درباره دین و هنر مطرح می‌کنند که موجب مخدوش شدن

اذهان شده است و جای بحث بسیار دارد. نه دین، نوعی فولکلوریک و مجموعه اسطوره و سنت‌ها، یا دریافت‌ها و تجربه شخصی و ... است و نه هنر، اعتباری و خیالی است. چنان‌که گفته شد دین به کانون وحی و آگاهی در هستی متصل است. هنر نیز عبارت از بازآفرینی، بازنمایاندن و بازگویی حقایقی کماهی است؛ پس موضوع و متعلق هنر نیز حقیقت است. بنابراین هنر، خیال و اعتبار و عاطفه نیست و چون دین نیز تفسیر هستی و مجموعه تشریحات و تحسینات مبتنی بر تکوینات است، پس واقعیت دارد. حقیقت این دو مقوله متأثر از برداشت ما نیست؛ بلکه آن دو آن‌گونه که هستند، هستند.

۳. هنر راستین و دین حقیقی هر دو از جنس نیازهای فطری و روحانی انسان و سازگار با فطرت انسان‌اند. هنری که حس و طبیعت انسانی را اشباع می‌کند، هنر صناعی و دنیوی و هنری که روح و فطرت را سیراب می‌کند، هنر فطری و قدسی است. دین و هنر راستین، نیازهای فطرت و روح را پاسخ می‌دهند؛ به همین دلیل هر دو همزاد و همزیست انسان‌اند.

هم‌گونگی دیگر دین و هنر در این است که به اقتضای از جنس فطریات بودن هر دو، مخاطبشان نیز فطرت‌های نیالوده و دست‌نخورده است. هر دو به لسان فطرت سخن می‌گویند، هر آن کس که فطرتش مسخ شده باشد، جذب دین و هنر نمی‌شود، آن که دین را نمی‌فهمد و آن که هنر را نمی‌چشد، باید عیب را در خویش جستجو کند که نقص در قابلیت قابل است!

اینکه دین و هنر، زمان، مکان، ملیت، نژاد و طبقه نمی‌شناسند، دلیل فطری بودن آنهاست. ماقبل و مابعد تاریخ هیچ ملتی را نمی‌شناسیم که به‌طورمطلق از دین و هنر جدا افتاده باشد. اگر قومی از دین و هنر حقیقی نیز فاصله بگیرد، به مصداق‌های دروغین آنها گرایش می‌یابد.

به تعبیر مرحوم اقبال لاهوری، مارکسیسم یک دین دروغین است:

دین آن پیغمبر حق‌ناشناس بر مساوات شکم دارد اساس

(ر.ک: اقبال لاهوری، ۱۹۸۲م)

دین محرّف، دین بشرساخته، دین دروغین است، هنر دنیوی، هنر شهوت و هنر

کاذب است؛ انسان نیز گهگاه به خطا به جای اشباع فطرت، به اشباع طبیعت رضا می‌دهد و دل خوش می‌کند.

در لسان دین درباره انواع مقوله‌های هنری، دو گونه قضاوت وجود دارد؛ مثلاً در مورد شعر از سویی گفته می‌شود: «مَنْ قَالَ فِينَا بَيْتَ شِعْرِ بَنِي اللَّهِ تَعَالَى لَهُ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۴، ص ۵۹۷)

(هر کس در شأن ما [اهل بیت] یک بیت شعر بسراید، بیتی و خانه‌ای در بهشت می‌سازد). از سوی دیگر نقل شده است: «درون آدمی به چرک آکنده باشد، بهتر از آنکه به شعر» (پاینده، ۱۳۸۵، ص ۴۷۰) این سخن، نفرت‌انگیزترین تعبیر از شعر است. در خصوص هنر موسیقی، نقاشی، نمایش و مقوله‌های هنری دیگر نیز امر بدین گونه است. این دوگانگی در قضاوت، به همان دسته‌بندی جوهری هنر باز می‌گردد. شعر می‌تواند فطری قدسی باشد و دوشادوش وحی به کانون حیات و هستی گره بخورد و از آن الهام بگیرد، که: «انَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةٌ» (همان، ج ۷، ص ۴۰۴) و «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ» (حدید: ۲۵). اگر هنر قدسی بود، از جنس فطرت است، جدا از دین نیست و هنری است که موجب قرب می‌شود و کار دین را می‌کند. اگر هنر قدسی نبود و دنیوی بود، دستمایه آن، هوس است؛ پس ابراز هوسبازان و مایه اشباع هوس و موجب گناه و معصیت خواهد بود.

هنر هنرمند شرع‌مدار متعهد باید از هنر هنرورز شهوت‌مدار بازشناسی شود تا هنر محترم مشروع از هنر محرم نامشروع تفکیک شود. هنر قدسی، هنر مشروع و هنر راستین است، هنر هوس، هنر نامشروع و دروغین است.

همچنین وظیفه هنرمند حقیقی، کشف هنر حقیقی فطری و هنر قدسی است؛ وظیفه او کشف آن چیزی است که پس از انقلاب - به‌رغم نوسانات و فراز و نشیب‌های بسیار - در عرصه‌های گوناگون هنری به دست آمده و سپس گاهی از دست رفته است. در عرصه سینما، حرکتی پدید آمد و پس از مدتی افول کرد؛ چون عناصری که می‌توانستند به آن جریان تداوم ببخشند، متأسفانه به هر هوس پناه بردند. خوشبختانه در شعر، نقاشی، طراحی، طنزنگاره و طنزنویسی هنوز جریان‌های زلال ادامه دارد؛ گرچه رضایت‌بخش نیست. در برخی مقوله‌های هنری، خط خاصی را کشف کرده‌ایم و همین کشف، موجب

حرکت صحیح آن شده. اگرچه تعداد تندیس‌تراشان و پیکره‌نگاران، طراحان، شاعران، قصه‌پردازان و سینماگران قدسی و قربی اندک‌اند؛ اما در هر حال، در این عرصه‌ها نشانه‌های امیدزا و نویدبخشی به چشم می‌خورد و افق در پیش رو روشن می‌نماید.

۴. دین و هنر با یکدیگر نسبت استخدام متقابل دارند. هر یک از این دو به گونه‌ای، دیگری را استخدام می‌کنند. در طول تاریخ، دین، هنر را به مثابهٔ محمل و ابزار نفوذ استخدام کرده است. بخش چشمگیری از نفوذ دین در قلوب مردم، از استخدام هنر توسط دین نشئت می‌گیرد. دین با ابزار هنر، در دل‌ها جای می‌گیرد. نمونهٔ بارز این ادعا، استخدام گستردهٔ موسیقی در مسیحیت مغرب‌زمین و استخدام ادب و خط برای دین در مشرق‌زمین است. گاه که با فرهنگ مسجد و زبان رسمی دین نمی‌توانیم با بسیاری از مخاطبان سخن بگوییم، با ادبیات پیش می‌رویم. زبان فارسی به‌ویژه در ایران، همواره به مثابهٔ ابزار برنده‌ای در خدمت دین بوده است. در ایران، از هزار سال پیش به این سو، دین در محمل هنر به دل‌های مردم راه گشوده و بدین سبب دیندار، وامدار هنر است. روزگاری که دم از تشیع و علویت زدن بسیار دشوار می‌نمود و نوعی جانبازی قلمداد می‌شد، شاعر با زبان هنر، نام **علی** و **آل علی** و ارزش‌های علوی را مطرح می‌نمود و به شیعه بودن خود مباحثات می‌کرد. البته استخدام هنر، به اسلام و ایران اختصاص ندارد؛ یهودیت و مسیحیت و دین‌واره‌ها نیز هنر را فراوان به خدمت گرفته‌اند. هنر نیز دین را به استخدام خود درآورده و ماندگارترین شاهکارهای هنری بشر در بستر دین خلق شده است. ماندگاری، فراگیری و محبوبیت هنر در گذر قرن‌ها، در گرو درونمایه‌های دینی است. بسیاری از تابلوهای نامی دنیا به اعتبار دین و اخلاق ماندگار شده و در دل‌های مردمان جای گرفته‌اند. هنر لائیک ماندگار نیست؛ چون نمی‌تواند در همهٔ عصرها و همهٔ نسل‌ها با فطرت مردم ارتباط برقرار کند؛ بنابراین واپس‌خورده و فراموش می‌شود؛ اما هنری که با درونمایه و گوهر دین آمیخته است، دین را به استخدام خود درآورده، با فطرت انسان پیوند دوچندان برقرار کرده، با باورهای عمیقی که مردم با آن زندگی می‌کنند، گره می‌خورد و ماندگار می‌شود. بزرگ‌ترین مجموعه‌ها و کارهای عظیم هنری، در خود، آمیزه‌ای از دین دارند. اگر دین نبود، هنر شکوفا نمی‌شد و جاوید نمی‌ماند.

۵. نسبت دیگر دین و هنر، این است که دین، حکم‌ساز و تصحیح‌کننده خطر هنر است. دین به مثابه میزان و ضابط عمل می‌کند و هنر، موضوع حکم دین قرار می‌گیرد. دین، حکم است و هنر، متعلق حکم. برخی ادیان مانند اسلام، هم حکم الزامی دارند، هم حکم ارزشی و احسانی؛ اما برخی دیگر مانند مسیحیت و بعضی دین‌واره‌ها می‌کوشند با احکام اخلاقی و احسانی به دین جهت بدهند که البته کفایت نمی‌کند. متأسفانه در حوزه احکام بازدارنده و وادارنده هنری اسلام نیز کار درخوری نشده است. اهل فقه و فکر و فلسفه که باید احکام معرفتی و ایدئولوژیکی صادر کنند و ضابطه‌گذار باشند، کار شایسته‌ای نکرده‌اند. شماری از فقها می‌گویند: از من مسئله پرسید تا پاسخ بدهم؛ تا در مورد هنر موسیقی و نمایش و نقاشی و ... از من نپرسند، چیزی نمی‌گویم. یعنی اگر فقهی درباره هنر حرفی نیز برای گفتن دارد، اظهار نظر نمی‌کند. چگونه ممکن است دینی در جامعه حکم کند؛ اما از هنر سخن نگوید و تکلیف هنر را روشن نکند؟ پس از انقلاب جز سلسله بیاناتی که از حضرت امام علیه السلام و مقام معظم رهبری - که کم‌وبیش در حد زمان در مقوله هنر با دیدگاه جامع فقهی فکری اعلام نظر فرموده‌اند - بحث علمی، کاربردی و موضوع‌شناسانه‌ای در حوزه هنر نداریم. برخی اظهارات شاذگرایانه و تبلیغاتی نیز از سوی برخی صورت گرفته که ارزش علمی ندارد.

۶. از نسبت‌های دیگر میان دین و هنر می‌توان به نقش دین در انگیزش آدمی در پیدایی و پویایی و کمال هنر اشاره کرد. با بررسی در تاریخ هنر به گونه‌هایی از هنر بر می‌خوریم که میان ما مسلمانان و دیگر ادیان توحیدی یا مسلک‌های دین‌واره بشرساخته* رایج است که باید آنها را هنر دینی یا هنر آیینی نامید، چون اینها از رهگذر آداب دینی و آیین‌های مسلکی پدید آمده، قداست یافته و رواج و رونق و کمال یافته‌اند. سماع که گونه‌ای رقص همراه با حالت‌ها، حرکت‌ها و آوازهای خاص است و در استخدام شرفانیت قرار دارد - نمی‌گوییم در استخدام وحدانیت - از این دست است. انواعی همچون تعزیه، داستان‌سرایی، تلاوت، روایت و مانند آن نیز از همین نوع‌اند.

* مثل بودیسم و هندوئیسم که شاید ریشه‌های اشراقی داشته باشند؛ اما ریشه وحدانی آنها اثبات نشده است.

۷. نکته دیگری که می‌توان در باب نسبت دین و هنر ذکر کرد، آن است که دین، بی‌آنکه به غرض اولی در صدد آموزش هنر باشد، ظرایف و صنایع بسیاری را به‌طور استطرادی به انسان آموخته و سبب پیدایش یا کمال هنر شده است. متون دینی، به‌ویژه قرآن، انواع هنر و صنایع، همچون شعر، قصه، نمایشنامه، نثر مسجع و قالب‌های ادبی دیگر را در حد اعلائی آن اعمال کرده و از این رهگذر، صنایع برین و کمال این هنرها را آموزش داده که الهام‌بخش هنرمندان است. در قرآن داستان‌های فراوانی بیان شده و نکات فنی قصه و نمایش به‌دقت در آنها ملحوظ شده است. میان این داستان، قصه یوسف علیه السلام که «احسن القصص»^{*} نامیده شده جامع‌ترین آنهاست. این سوره، داستان حضرت یوسف علیه السلام را در بیست پرده با رعایت تمام نکات نمایشنامه‌نویسی مدرن امروز، بازگو کرده است.

در مورد ابعاد و زوایای قرآن گفته‌اند که قرآن به بوستان می‌ماند؛ هر کس می‌تواند از زاویه‌ای به آن وارد شود و بهره خاص خود را به دست آورد. عکاس می‌تواند از چشم‌اندازهای آن عکس بگیرد، عطرساز از عصاره گل‌های آن عطر بسازد، داروساز از برگ‌ها و گیاهان آن دارو بسازد، گیاه‌شناس مطالعه گیاه‌شناسانه کند و ... هر کس با هر دیدگاهی به اقیانوس قرآن وارد شود، با دست‌های پرگهر بیرون خواهد آمد.

قرآن از حرف‌های بکر و طرح‌های نو لبریز است. در توصیف بهشت، زیباترین الگوی معماری، شهرسازی و بوستان‌پردازی را ارائه می‌دهد. حتی دل‌انگیزترین نمونه‌های چیدمان‌سازی را می‌آموزد و مبدع هنرها و ظرایفی می‌شود که حتی به ذهن انسان خطور نمی‌کرده است، همین قابلیت در احادیث نیز به چشم می‌خورد. با بررسی

* تعبیر «احسن القصص» در خود سوره یوسف نیز آمده است، «نَحْنُ نُقِصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ» (یوسف: ۳). علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌فرماید: «احسن القصص، بهترین قصه و حدیث است و چه بسا بعضی گفته باشند که کلمه مذکور، مصدر و به معنای اقتصاص (قصه‌سرایی) است و هر کدام باشد، صحیح است؛ چه اگر به معنای اسم مصدر (خود داستان) باشد، داستان یوسف علیه السلام بهترین داستان است؛ زیرا اخلاص توحید او را حکایت نموده و ولایت خدای سبحان را نسبت به بنده‌اش مجسم می‌سازد ... و اگر به معنای مصدر (قصه‌سرایی) باشد، باز هم سراییدن قصه یوسف علیه السلام به آن طریق که قرآن سروده، بهترین سراییدن است؛ زیرا باینکه قصه ای عاشقانه است، طوری بیان کرده که ممکن نیست کسی چنین داستانی را غفیف‌تر و پوشیده‌تر از آن بسراید» (طباطبایی، [بی‌تا]، ج ۱۱، ص ۱۰۲).

داستان معراج، خواهید دید که این داستان، یک نمایشگاه عظیم علوی و عرفانی و شرفانی است. داستان معراج - از آغاز عروج از مسجدالاقصی تا پایان - به مثابه یک دوره عظیم آموزشی است. رسول خدا ﷺ مفاهیم معراج را در حدی که مردم قادر به درک و تحمل آن بوده‌اند، بیان کرده و بی‌گمان بسیاری از مسائل را که از درک مردم فراتر است، بازگو فرموده است.

زمانی در دانشگاه تهران بحثی درباره هنر نمایش در قرآن مطرح شد، برخی استادان فن نمایش گفتند: ما از این همه سخن که قرآن درباره هنر قصه و نمایش و نکات فنی و ادبی در این زمینه دارد، به شگفتی آمدم و از اینکه با وجود این سرمایه عظیم، چرا به نمایش و قصه‌نویسی غربی روی آورده‌اند بسیار اظهار تأسف کردند و گفتند: «مصدق "آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد" شده‌ایم».

نتیجه‌گیری

اول: دین عبارت است از: «دستگاه نظام‌واره‌ای از مجموعه گزاره‌های هستی‌شناسانه در باب جهان و انسان و نیز مجموعه آموزه‌های دربردارنده بایدها و نبایدها و شایدها و نشاید‌های مبتنی بر آن، که برای تکامل و تأمین سعادت ابدی بشر از سوی آفریدگار و پروردگار عالم تنزیل و تنفیذ شده است».

دوم: هنر، بازآفرینی یا بازنمایاندن یک عین یا معنی به نحو کمال مطلوب آن است.

سوم: هنر از دو جهت تقسیم می‌شود: از حیث ساختار و از حیث جوهر؛

چهارم: از حیث «ساختار و صورت» هنر به «هنر فطری» و «هنر صناعی» تقسیم می‌شود.

پنجم: از حیث «جوهر و سیرت» هنر به «هنر قدسی» و «هنر نفسی» تقسیم می‌شود.

در خصوص ربط و نسبت دین و هنر باید گفت:

۱. هنر راستین و دین راستین، هر دو منشأ ماورایی و اشراقی دارند.

۲. دین و هنر، هر دو حقیقی هستند؛ نه اعتباری.

۳. هنر راستین و دین حقیقی، هر دو از جنس نیازهای فطری انسان‌اند.

۴. دین و هنر با یکدیگر نسبت استخدام متقابل دارند.

۵. دین به مثابه میزان و ضابط عمل می‌کند و حکم‌ساز و تصحیح‌کننده خطر هنر است.
۶. دین در انگیزش آدمی در پیدایی و پویایی و کمال هنر تأثیر بسزایی دارد.
- دین - بی‌آنکه به غرض اولی در صدد آموزش هنر باشد - ظرایف و صنایع بسیاری را به طور استطرادی به انسان آموخته و سبب پیدایش یا کمال هنر شده است.

منابع و مأخذ

* قرآن کریم.

۱. اقبال لاهوری، محمد؛ جاویدنامه: اشتراک و ملوکیت؛ لاهور: اقبال آکادمی پاکستان، ۱۹۸۲م.
۲. بروجردی، سید حسین؛ **نهایة الاصول**؛ ج ۱، قم: نشر تفکر، ۱۴۱۵ق.
۳. پاینده، ابوالقاسم؛ **نهج الفصاحه**؛ ترجمه علی اکبر میرزایی، با مقدمه محسن غرویانی؛ قم: چاف، ۱۳۸۵.
۴. حر عاملی، محمدبن الحسن؛ **وسائل الشیعه**؛ قم: آل البیت، ۱۴۰۹ق.
۵. رشاد، علی اکبر؛ **فلسفه دین**؛ تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۳.
۶. شهریار، محمدحسین؛ **دیوان شهریار**؛ تهران: زرین، نگاه، ۱۳۷۷.
۷. طباطبایی، سید محمدحسین؛ **المیزان فی تفسیر القرآن**؛ ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی؛ قم: دارالفکر، [بی تا].
۸. کلینی، محمدبن یعقوب؛ **کافی**؛ ج ۱، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
۹. مجلسی، محمدباقر؛ **بحار الانوار**؛ ج ۸۴، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.
۱۰. محتشم کاشانی، علی بن احمد؛ **کلیات محتشم کاشانی و رسائل**؛ به تصحیح و حواشی مصطفی فیضی کاشانی، زیر نظر مرکز آفرینش های ادبی (کارشناسی شعر)؛ ج ۲، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری، ۱۳۷۸-۱۳۸۲.
۱۱. مطهری، مرتضی؛ **تماشاگه راز**؛ تهران: صدرا، ۱۳۵۹.

